



صائب تبریزی « دیوان اشعار » غزلیات « غزل شماره ۱۲۷

۱	تَرزبانی معدنِ زَنگار می سازد مرا	خامشی آیینۀ اسرار می سازد مرا
۲	آفتابِ غیب، فرشِ خانهٔ بی‌روزن است	چشم بستن مطلعِ انوار می سازد مرا
۳	در میانِ مستی و هشیاریِ من پرده‌ای است	نعرهٔ مستانه‌ای هشیار می سازد مرا
۴	سایهٔ سروی که من در پای او آسوده‌ام	از شگرخوابِ عدم بیدار می سازد مرا
۵	می‌تواند چشمِ بیماریِ مسیحِ من شدن	فتنهٔ خوابیده‌ای بیدار می سازد مرا
۶	کف چه حد دارد نقابِ شورش دریا شود؟	مستی سرشار، بی‌دستار می سازد مرا
۷	آفتابِ گرم‌روپی دشمنِ جانِ من است	نخلِ مومم، سردیِ بازار می سازد مرا
۸	تنگ می سازد بیابان را به رهرو کفشِ تنگ	تنگدستی از جهان بیزار می سازد مرا
۹	عزّ آزادی به ذلّ بندگی نتوان فروخت	بُخلِ بیش از جود، منت‌دار می سازد مرا
۱۰	هیچ سوهان راهرو را چون ره باریک نیست	فکرِ آن موی میان هموار می سازد مرا
۱۱	گرچه چون سیل از غبارِ ره گران گردیده‌ام	جذبهٔ دریا سبک‌رفتار می سازد مرا
۱۲	این جوابِ آن غزل صائب، که می‌گوید اسیر	خواب چون گردد گران، بیدار می سازد مرا

وزن: فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن (رمل مثنی محذوف)



سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

تنظیم و ارائه: وبسایت خانقاه خاکسار مطهریه



منبع: وبسایت گنجور